



نخستین اطلس جامع جنوبگان حاصل ترکیب مطالعات کتابخانه‌ای، تصاویر ماهواره‌ای و داده‌های مدل‌سازی، از سوی مرکز مطالعات «مد دانش» و با همکاری پژوهشگاه ملی اقیانوس‌شناسی منتشر شد. این اثر که جغرافیا، آبراهه، مسیرهای دسترسی، زیرساخت‌های تحقیقاتی و ویژگی‌های اقیانوسی قاره جنوبگان را با جزئیات مستند کرده، اکنون به‌عنوان یک منبع علمی تازه برای محققان و علاقه‌مندان به مطالعات قطبی در دسترس قرار گرفته است.

به گزارش اقتصادسراسر، جنوبگان به‌عنوان جنوبی‌ترین و دورافتاده‌ترین قساره کره زمین، یکی از بکرترین و ناشناخته‌ترین پهنه‌های جغرافیایی جهان به‌شمار می‌رود. این قاره که مساحتی بیش از ۱۴ میلیون کیلومتر مربع را در بر می‌گیرد، از اروپا بزرگتر است و پنجمین قاره بزرگ جهان پس از آسیا، آفریقا، آمریکای شمالی و آمریکای جنوبی محسوب می‌شود. بیش از ۹۸ درصد سطح جنوبگان را یخ‌های دائمی پوشانده‌اند؛ یخ‌هایی که در برخی نواحی ضخامت آنها به بیش از ۴ کیلومتر می‌رسد و حدود ۷۰ درصد آب شیرین ذخیره‌شده روی زمین را در خود جای داده است.

بنابر گزارش ایسا، اهمیت جنوبگان تنها در وسعت یخ‌ها و شرایط منحصر به‌فرد محیطی آن خلاصه نمی‌شود؛ این قاره نقش حیاتی در تنظیم سامانه اقلیمی زمین دارد. جریان‌های اقیانوسی-پیروان جنوبگان، به‌ویژه جریان مدور جنوبگان (ACC)، بزرگ‌ترین و قدرتمندترین جریان اقیانوسی جهان است که در تبادل حرارتی زمین، چرخش آب‌های عمیق و پایداری اقلیم جهانی نقش اساسی ایفا می‌کند. به همین دلیل هر گونه تغییر در یخ‌بوش‌های جنوبگان می‌تواند پیامدهای مستقیم بر سطح آب دریاها، تغییرات آب‌وهوایی و امنیت غذایی کشورها داشته باشد. از منظر علمی، جنوبگان آزمایشگاهی طبیعی برای پژوهش‌های بین‌رشته‌ای در حوزه‌های اقلیم‌شناسی، اقیانوس‌شناسی، زمین‌شناسی، زیست‌بوم‌های قطبی و مطالعه تغییرات بلندمدت زمین است. این منطقه به‌دلیل فاصله از فعالیت‌های انسانی و آلودگی‌های صنعتی، یکی از بهترین نقاط جهان برای پایش تغییرات اقلیمی و مطالعه فرآیندهای طبیعی در وضعیت نزدیک به حالت اولیه زمین به‌شمار می‌آید.

علاوه بر اهمیت اقلیمی، جنوبگان در دهه‌های اخیر به دلیل منابع باقوه آب شیرین، ذخایر احتمالی انرژی و موقعیت ژئوپلیتیکی در مسیرهای آینده کشتیرانی نیز مورد توجه کشورها قرار گرفته است. همکاری‌های بین‌المللی در قالب معاهده جنوبگان، چارچوبی برای پژوهش صلح‌آمیز و حفاظت محیطی این منطقه فراهم کرده و حضور علمی کشورها را به شخصی مهم از توان پژوهشی و جایگاه آن‌ها در عرصه علم جهانی تبدیل کرده است.

با توجه به این ویژگی‌ها، جنوبگان نه تنها منطقه‌ای ویژه برای علوم زمین، بلکه عرصه‌ای راهبردی برای آینده پژوهش، مدیریت منابع و تصمیم‌سازی‌های کلان محیط‌زیستی در جهان محسوب می‌شود. با توجه به اهمیت این منطقه و ضرورت حضور ایران در آن، محققان یکی از مراکز تحقیقاتی و مطالعات حوزه اقیانوس‌شناسی بسا همکاری پژوهشگاه ملی اقیانوس‌شناسی و علوم جوی، کتاب اطلس جنوبگان را منتشر کردند. محققان این مرکز تحقیقاتی از روند همه‌الهای گفتند که به شکل‌گیری زمینه‌های حضور پررنگ ایران در جنوبگان و انتشار «اطلس جنوبگان» انجامیده است.

مهار مجیدی‌نیک، کارشناس گروه مطالعات جغرافیای محیطی این مرکز مطالعات تخصصی حوزه اقیانوس‌شناسی در گفت‌وگو با ایسا، در توضیح روند تهیه و انتشار این اثر علمی، اظهار کرد: برای صحبت درباره این کتاب لازم است به حدود سه سال پیش برگردیم؛ زمانی که نخستین بار مذاکراتی را با محققان پژوهشگاه ملی اقیانوس‌شناسی و علوم جوی داشتیم و در این جلسات موضوع حضور کشور در منطقه جنوبگان مطرح شد. وی افزود: در آن زمان محققان مرکز ملی جنوبگان پژوهشگاه ملی اقیانوس‌شناسی و علوم جوی، مدغدغه‌هایی را درباره کمبود حمایت‌ها و کم‌رنگ بودن بحث حضور ایران در جنوبگان مطرح کرده بودند و معتقد بودند اهمیت این حوزه هنوز در سطح کشور جا نیفتاده است.

مجیدی‌نیک ادامه داد: با توجه به ظرفیت موجود در پژوهشگاه ملی اقیانوس‌شناسی و حمایت‌هایی که مسئولان وقت این مرکز تحقیقاتی داشتند، شورای عالی اقیانوس‌شناسی کشور نیز در محور حضور ایران در جنوبگان فعال شد تا این موضوع در آن کشورا که مجموعه‌ای از تمامی ارگان‌ها و سازمان‌های دریایی کشور است، مطرح شود و زمینه‌سازی‌های لازم برای حضور کشور در این منطقه صورت گیرد.

گروه راهبردی – مرتضی فخری – در دنیای پیچیده روابط بین‌الملل، جایگاه معاهدات و تعهدات بین‌المللی در نظام‌های حقوقی داخلی کشورها، نقشی بنیادین در تضمین ثبات، پیش‌بینی‌پذیری و اجرای عدالت ایفا می‌کند. در این میان، ایالات متحده آمریکا به‌عنوان یکی از بازیگران کلیدی عرصه جهانی، با نظام حقوقی منحصر به‌فرد خود، همواره چالش‌ها و فرصت‌های ویژه‌ای را در قبال پذیرش و اجرای این تعهدات به نمایش گذاشته است. نظر به مذاکرات اخیر میان ایران و ایالات متحده آمریکا در اسلام‌آباد پاکستان، که بار دیگر بر اهمیت درک متقابل از چارچوب‌های قانونی طرفین تأکید داشت، توجه به جایگاه معاهدات بین‌المللی در قانون اساسی و رویه قضایی ایالات متحده، امری ضروری و حیاتی به نظر می‌رسد. گرچه مطابق با اصول مسلم حقوق بین‌الملل، نقض هرگونه تعهد بین‌المللی از سوی یک دولت، مستلزم ایجاد مسئولیت بین‌المللی برای کشور ناقض و جبران خسارات وارده است، اما واقعیت نظام حقوقی ایالات متحده، که مبتنی بر سیستم دو ساختی (Dualist) است، پیچیدگی‌های خاص خود را به همراه دارد. این بدان معناست که صرف پذیرش یک توافق بین‌المللی توسط مذاکره‌کنندگان آمریکایی و انعقاد تفاهم‌نامه‌ها، لزوماً به معنای تعهدآور شدن آن توافق برای ایالات متحده از منظر قانون‌گذاران داخلی و قضات این کشور نخواهد بود، مگر آنکه سازوکارهای لازم برای ادغام آن در نظام حقوق داخلی فراهم شود. این واقعیت، سرنوشتی مشابه آنچه برای بسیاری از تعهدات بین‌المللی آمریکا، از جمله در مورد برجام رخ داد، را رقم زده است؛ توافقی که علیرغم امضای مقامات عالی‌رتبه، با موانع داخلی متعددی در مسیر اجرا مواجه شد. بنابراین، در این یادداشت، بر آنیم تا با نگاهی دقیق و تحلیلی، و با بهره‌گیری از چارچوب قوانین داخلی ایالات متحده، جایگاه واقعی معاهدات و تعهدات بین‌المللی این کشور را در بوته نقد و بررسی قرار دهیم تا تصویری روشن از تعامل میان اراده سیاسی، الزامات حقوقی داخلی و تعهدات بین‌المللی ارائه گردد.

اصل «خوداجرا» و «غیر خوداجرا» بودن معاهدات در نظام حقوقی ایالات متحده

در نظام حقوقی ایالات متحده آمریکا، تمایز میان معاهدات «خوداجرا» (Self-Executing) و «غیر خوداجرا» (Non-Self-Executing)، یکی از بنیادی‌ترین و در عین حال چالش‌برانگیزترین مفاهیم در تحلیل حقوقی تعهدات بین‌المللی این کشور محسوب می‌شود. این تمایز، صرفاً یک ملاحظه نظری نیست، بلکه پیامدهای عملی و تعیین‌کننده‌ای بر سرنوشت اجرای معاهدات در سطح داخلی دارد. یک معاهده خوداجرا، معاهده‌ای است که به محض لازم‌الاجرا شدن در سطح بین‌المللی، مستقیماً و بدون نیاز به هیچ‌گونه قانون‌گذاری تکمیلی از سوی کشور، به بخشی از قوانین داخلی ایالات متحده تبدیل شده و توسط دادگاه‌ها قابل استناد و اجرا خواهد بود. این نوع معاهدات، به شهروندان و نهادهای آمریکایی امکان می‌دهند تا مستقیماً به مفاد آن استناد کرده و حقوق یا تکالیف ناشی از آن را در دادگاه‌ها پیگیری کنند. در مقابل، معاهدات غیر خوداجرا، علیرغم اینکه از منظر حقوق بین‌الملل برای ایالات متحده تعهدآور هستند، اما به خودی خود در نظام حقوق داخلی لازم‌الاجرا نیستند. برای آنکه این دسته از معاهدات بتوانند در داخل آمریکا اثر گذار باشند، نیاز به تصویب قوانینی از سوی کشور دارند که مفاد آن را به قوانین داخلی تبدیل کرده و سازوکارهای اجرایی لازم را فراهم سازند. این تمایز، که ریشه در تاریخ حقوقی و تفاسیر قضایی ایالات متحده دارد، نشان‌دهنده رویکردی محتاطانه در قبال ادغام حقوق بین‌الملل در حقوق داخلی است و بر اهمیت نقش کشور در فرآیند اجرای تعهدات بین‌المللی تأکید می‌ورزد. نحوه تشخیص اینکه یک معاهده در کدام دسته قرار می‌گیرد، اغلب موضوعی پیچیده و وابسته به تفسیر است که دادگاه‌ها، به ویژه دیوان عالی ایالات متحده، در طول زمان معیارهایی را برای این منظور توسعه داده‌اند. این معیارها معمولاً شامل بررسی قصد طرفین معاهده، زبان و لحن متن معاهده، و همچنین ماهیت تعهداتی است که در معاهده پذیرفته شده است. به عنوان مثال، اگر معاهده حاوی الزامات مشخص و قابل اجرا برای افراد باشد و قصد طرفین نیز بر اجرای مستقیم آن در داخل کشور دلالت کند، احتمال خوداجرا بودن آن بیشتر است. در غیر این صورت، اگر معاهده ماهیتی کلی‌تر داشته باشد یا اجرای آن منوط به اقدامات قانون‌گذاری آتی تشخیص داده شود، به عنوان معاهده غیر خوداجرا تلقی خواهد شد. این رویکرد، در عمل، قدرتی قابل توجه به کشور و قوه قضائیه ایالات متحده در کنترل و شکل‌دهی به دامنه تعهدات بین‌المللی این کشور می‌بخشد و گاه می‌تواند منجر به عدم اجرای کامل یا مؤثر معاهدات بین‌المللی شود، همانطور که در مورد برجام نیز مشاهده شد، جایی که چالش‌ها بر سر «خوداجرا» بودن یا نبودن برخی از مفاد و نیاز به اقدامات قانونی تکمیلی، به موانعی در مسیر اجرای کامل تعهدات بدل گشت. پیامدهای عملی این تمایز، بسیار گسترده و تعیین‌کننده است و بر نحوه اجرای تعهدات بین‌المللی ایالات متحده در



حوزه‌های مختلف، از تجارت و حقوق بشر گرفته تا مسائل امنیتی و زیست‌محیطی، تأثیر می‌گذارد. زمانی که یک معاهده به عنوان «خوداجرا» شناخته می‌شود، دادگاه‌های آمریکایی می‌توانند مستقیماً به مفاد آن استناد کرده و شهروندان یا نهادهای دولتی را ملزم به رعایت آن نمایند. این امر، سرعت و قطعیت بیشتری به اجرای تعهدات بین‌المللی می‌بخشد و از اتکای صرف به اراده سیاسی کشور به اجرای تعهدات لازم‌الاجرا می‌کاهد. با این حال، این رویکرد ممکن است با نگرانی‌هایی در مورد حاکمیت ملی و نقش دموکراتیک کشور در تصویب قوانین مواجه شود، زیرا اجازه می‌دهد تا معاهدات بین‌المللی، بدون تصویب مستقیم کشور، در نظام حقوقی داخلی اثر گذار شوند. در مقابل، معاهدات «غیر خوداجرا» نیازمند یک مرحله قانون‌گذاری داخلی هستند تا بتوانند در ایالات متحده اعمال شوند. این فرآیند، که معمولاً شامل تصویب قوانین توسط هر دو مجلس کشور (مجلس نمایندگان و سنا) و امضای رئیس‌جمهور است، به کشور کنترل بیشتری بر نحوه و میزان اجرای تعهدات بین‌المللی می‌بخشد. این امر می‌تواند تضمین کند که تعهدات بین‌المللی با منافع و اولویت‌های ملی ایالات متحده همسو هستند، اما در عین حال، فرآیند اجرای معاهدات را کند، پیچیده و وابسته به شرایط سیاسی و جناحی می‌کند. همانطور که در مورد برجام مشاهده شد، عدم تصویب قوانین حمایتی کافی از سوی کشور یا تلاش‌های برخی از اعضای کنگره برای محدود کردن اختیارات رئیس‌جمهور در اجرای برجام، نشان‌دهنده چالش‌های ذاتی معاهدات غیر خوداجرا در نظام حقوقی آمریکا است. نقش تفاسیر قضایی در این میان، نقشی حیاتی ایفا می‌کند. دادگاه‌ها، در مواجهه با معاهدات مبهم یا مورد مناقشه، با اتکا به سوابق قضایی و اصول حقوقی، به تعیین خوداجرا یا غیر خوداجرا بودن آن‌ها می‌پردازند. این تفاسیر قضایی، به طور مداوم در حال شکل‌دهی به دامنه و حدود تأثیر حقوق بین‌الملل بر نظام حقوقی داخلی ایالات متحده هستند و می‌توانند به طور قابل توجهی بر توانایی این کشور در ایفای تعهدات بین‌المللی خود تأثیر بگذارند. در نتیجه، این تمایز، نمادی از تنش دائمی میان تعهدات بین‌المللی و حاکمیت داخلی در سیاست خارجی ایالات متحده است و درک عمیق آن برای تحلیل هرگونه توافق بین‌المللی که این کشور در آن مشارکت دارد، امری ضروری است.

نقش کنگره و رویه قضایی در تضمین یا تضعیف تعهدات بین‌المللی ایالات متحده

بررسی سازوکارهای داخلی ایالات متحده برای اجرای معاهدات، به ویژه به تمرکز بر پرونده برجام، ابعاد پیچیده‌ای از تعامل میان اراده سیاسی، الزامات قانونی و فشارهای داخلی را آشکار می‌سازد. در نظام حقوقی آمریکا، کنگره، متشکل از مجلس نمایندگان و سنا، نقشی محوری در فرآیند اجرای تعهدات بین‌المللی ایفا می‌کند. اگرچه رئیس‌جمهور به عنوان نماینده رسمی کشور در صحنه بین‌المللی، مسئولیت مذاکره و امضای معاهدات را در عهده دارد، اما اعتبار و قابلیت اجرایی این معاهدات در داخل کشور، تا حد زیادی به تصویب و حمایت کنگره بستگی دارد. در مورد برجام، این وابستگی به وضوح نمایان شد. علیرغم اینکه برجام به عنوان یک «توافق سیاسی» (Executive Agreement) و نه یک «معاهده» (Treaty) که نیازمند تأیید دو سوم سنا است، توسط دولت اوباما مطرح شد، اما کنگره به شدت نسبت به آن واکنش نشان داد. کنگره از طریق تصویب قوانینی مانند «قانون بازنگری معاهدات هسته‌ای ایران» (Iran Nuclear Review Act)، که به کنگره مهلت مشخصی برای بررسی و تصویب یا رد برجام می‌داد، قدرت نظارتی خود را اعمال کرد. این قانون، عملاً کنگره را در فرآیند اجرای برجام دخیل ساخت و به اعضای کنگره اجازه داد تا با ارائه لایح یا قطعنامه‌هایی، اجرای بخش‌هایی از توافق را محدود یا متوقف کنند. مخالفت‌های گسترده در کنگره، به ویژه از سوی حزب جمهوری‌خواه، منجر به عدم تصویب قوانین حمایتی لازم برای تسهیل اجرای برجام در بخش‌های اقتصادی (مانند رفع تحریم‌های ثانویه) شد. این عدم همراهی کنگره، حتی پس از امضای برجام، اجرای مؤثر آن را با موانع جدی روبرو ساخت و زمینه را برای خروج دولت بعدی آمریکا از توافق فراهم کرد. علاوه بر کنگره، قوه قضائیه نیز می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در تضمین یا تضعیف تعهدات بین‌المللی ایفا کند. اگر چه در پرونده برجام، چالش‌های حقوقی مستقیمی که منجر به ابطال یا توقف اجرای آن توسط دادگاه‌ها شود، به چشم نمی‌خورد، اما تفاسیرهای قضایی از مفاد قانون اساسی و قوانین عادی، می‌تواند بر دامنه اختیارات رئیس‌جمهور در اجرای معاهدات تأثیر بگذارد. به عنوان مثال، دعاوی حقوقی احتمالی در مورد نحوه اجرای تحریم‌ها یا تعهدات مالی مرتبط با برجام، می‌توانست از طرق دستگاه قضایی مورد بررسی قرار گیرد و نتایج آن نیز بر سرنوشت توافق سایه افکند. در نهایت، تحلیل پرونده برجام نشان می‌دهد که چگونگی سیاست‌های داخلی و تغییر دولت‌ها، مستقیماً بر تعهدات بین‌المللی آمریکا تأثیر می‌گذارند. اراده سیاسی رئیس‌جمهور و کنگره، با توجه به اولویت‌های حزبی و ملی، می‌تواند چارچوب‌های قانونی موجود را به چالش کشیده و

«دیپلماسی معاهدات» «سرآمد» بررسی کرد؛

چشم‌انداز تقابل نظام حقوقی امریکا و ایران

تحلیل تطبیقی رویکرد امریکا در قبال معاهدات بین‌المللی

تلقی می‌شود، معاهدات را نه به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر و خودکار از حقوق داخلی، بلکه به عنوان تعهداتی می‌نگرد که برای نفوذ به ساختار قانونی ملی، نیازمند سازوکارهای واسطه یا «قوانین اجرایی» هستند. این در حالی است که بسیاری از نظام‌های حقوقی در اروپا و آمریکای لاتین، با گرایش به «تک‌گرایسی» (Monism)، معاهدات را پس از تصویب، بدون نیاز به قانون‌گذاری تقنینی مضاعف، مستقیماً در سلسله‌مراتب قوانین داخلی جای داده و به قضات اجازه می‌دهند تا به طور مستقیم به آن‌ها استناد کنند. این شکاف عمیق، پیامدهای راهبردی سنگینی دارد؛ چرا که در سیستم ایالات متحده، حتی معاهده‌ای که به امضای عالی‌ترین مقام اجرایی رسیده و تشریفات قانونی را طی کرده باشد، در مواجهه با قوانین داخلی بعدی کنگره یا تفسیرهای محدودکننده قضایی، به راحتی آسیب‌پذیر است. در مقایسه، نظام‌های تک‌گرا با اعطای «اثر مستقیم» (Direct Effect) به معاهدات، ثبات و پیش‌بینی‌پذیری بیشتری را برای طرف‌های خارجی فراهم می‌آورند. تحلیل این تفاوت ساختاری به ایران می‌آموزد که در مذاکره و واشگنگتن، صرف تکیه بر اعتبار بین‌المللی امضای دولت کافی نیست و باید فراتر از دیپلماسی کلاسیک، نفوذ در لایه‌های تقنینی و تضمین‌های داخلی را در دستور کار قرار داد. ضعف اصلی نظام آمریکا در این حوزه، نه در فقدان تعهد، بلکه در گره خوردن سرنوشت حقوق بین‌الملل به نوسانات سیاست داخلی است که به شرکای بین‌المللی این کشور، از جمله ایران، هشدار می‌دهد که بدون ساختارهای حقوقی تضمین‌کننده در داخل ایالات متحده، هرگونه توافق بین‌المللی ممکن است با تغییر بادهای سیاسی، دستخوش تحولات ساختاری یا حتی ابطال عملی گردد.

فهم تفاوت‌های شکلی نیست، بلکه مستلزم بازنگری در مدل‌های حقوقی داخلی در فرآیند مذاکره و تضمین اجرای توافقات است. ایران به عنوان کشوری که در نظام حقوقی خود ظرفیت‌های متفاوتی برای پذیرش تعهدات بین‌المللی دارد، باید از تجربه تلخ و شیرین تعامل بسا قدرت‌های دوگانه‌گرا همچون آمریکا بیاموزد که معاهدات، زمانی از سطح بیانیه‌های سیاسی فراتر می‌روند که در ساختار تقنینی و رویه قضایی طرف مقابل «درونی‌سازی» شوند. در نظام‌های تک‌گرا، دادگاه‌ها نگهدارندگان اجرای تعهدات بین‌المللی هستند و در نظام‌های دوگانه‌گرا، این کنگره‌ها و پارلمان‌ها هستند که حرف آخر را می‌زنند. ایران در فرآیند مذاکره، باید به جای تمرکز صرف بر متن معاهده، بر «تشریفات الحاقی» و «تضمین‌های تقنینی» تمرکز کند تا از سد سیستم‌های حقوقی محافظه‌کار و سیاست‌زده عبور نماید. مطالعه نظام‌های حقوقی دیگر نشان می‌دهد که کشورهای موفق، با بهره‌گیری از «کلوزهای اجرایی» یا پیش‌بینی سازوکارهای قضایی مستقل برای حل منازعات ناشی از معاهدات، هزینه‌های نقض احتمالی را برای طرف مقابل افزایش می‌دهند. درس اصلی برای تیم‌های مذاکره‌کننده ایران این است که در مواجهه با ایالات متحده، باید استراتژی مذاکره را با درک ماهیت «شکننده‌ی» معاهدات در نظام دوگانه‌گرا تطبیق دهند. این بدان معناست که در تعاملات آینده، به جای بسنده کردن به تعهدات ریاست‌جمهوری که به راحتی با تغییر دولت تغییر می‌کنند، باید به دنبال ایجاد «اتلاف‌های حقوقی» و «بسته‌های تقنینی» بود که حتی در صورت خروج یک دولت از توافق، هزینه‌های سیاسی و حقوقی سنگینی را بر ساختار داخلی کشور مقابل تحمیل کند. در نهایت، راهبرد ایران باید ترکیبی هوشمندانه از دیپلماسی کلاسیک و مهندسی حقوقی داخلی باشد که بتواند شکاف‌های موجود در سیستم‌های دوگانه‌گرا را به فرصتی برای تضمین پایداری تعهدات بین‌المللی تبدیل کند و از این طریق، آسیب‌پذیری ناشی از سیاست‌های داخلی ناپایدار سایر کشورها را به حداقل برساند.



فریاد عجزی - اقتصاد سراسر آمد